
سلوک با عاشورای حسینی

تا خیمه مهدوی*

□ حجت الاسلام و المسلمین سید محمد مهدی میرباقری**

در مسیر عرفان، آن چه باعث سهولت رسیدن به مقصد می شود، همراه شدن با ولیّ خداست؛ چرا که در محضر او، نه تنها صفات رذیله، راه ندارد، بلکه تمام صفات نیک و پسندیده، محقق و دست یافتنی می شود؛ چنانچه، اصحاب امام حسین(ع) به این توفیق، نایل شدند و سرانجام، به کمال رسیدند. اولین قدم برای رسیدن به این مطلوب، نیت است؛ یعنی این که بخواهیم و تلاش کنیم که با ایجاد صفات پسندیده در خود، جزء اصحاب امام زمانمان شویم و پس از آن، می بایست قدم به قدم در مسیر تحقق این مطلوب، گام برداریم. در ادامه، به برخی از اعمال و افعالی که ما را در سلوک عاشورایی، تا رسیدن به خیمه مهدوی کمک می کند، اشاره خواهیم کرد.

1. همراه کردن دیگران در مسیر

گاهی انسان، موفق می شود خود را به ولیّ خدا برساند، اما خانواده و دوستانش را نمی تواند با خود، همراه کند؛ در حالی که این وظیفه بر گردن همه است که علاوه بر خود، دیگران را نیز به ولیّ خدا ملحق نمایند؛ همان گونه که امام حسین(ع) نیز اهل بیت خود را به میعادگاه وصل الهی برد. البته مشخص است که ایشان، خانواده خود را برای همراهی، مجبور نکرد؛ بلکه از قبل، زمینه های تربیتی را به گونه ای فراهم کرده بود که خود آنان، همسفر شدن با کاروان امام را انتخاب کردند. همه ما، باید به دامن معصومین(ع) چنگ بزنیم و خود را در پناه ایشان قرار دهیم؛ چرا که حضرت رسول اکرم⁶ فرموده اند: «إِنَّمَا مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجَا وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ؛ مَثَلِ أَهْلِ بَيْتِ مَنْ، مَثَلِ كَشْتِي نُوحٍ اسْتَكَرَّ عَلَى سَوَارِهَا، نَجَاتُ مَنْ يَلْبَسُ وَهَرَكُوسُ أَنْ رَا تَرَكَ كَنْدَ، هَلَاكَ مَنْ يَلْبَسُ».

*. تهیه و تدوین محمد یوسفیان.

** استاد حوزه.

2. کسب معرفت نورانی ولی خدا

برای رسیدن به خدا و ائمه، باید موانع و حجابها را برطرف کرد. از آنجا که خداوند، بین خود و مخلوقاتش، حجابی قرار نداده، تمامی موانع و حجابهایی که ما را از درک و شناخت خداوند و ائمه، ناتوان کرده است، از جانب خود ماست. پس اگر حجابها برطرف شود، می‌توانیم ملکوت جهان را ببینیم و وجود خدا را در تمامی ذرات عالم، درک کنیم؛ چرا که عالم، همه، آیه و نشانه‌ای است برای شناخت و درک خداوند. پس از آن که انسان، به این مقام رسید و به تعبیر امام علی(ع)^۲، معرفت نورانی پیدا کرد، در همه جا ولی خدا را نیز می‌بیند.

روزی امام صادق(ع) در مسجد الحرام، به ابوبصیر فرمودند: «از کسانی که می‌آیند و عبور می‌کنند، بپرس که آیا جعفر بن محمد(ع) را ندیده‌اند؟». ابوبصیر اطاعت نمود و شروع به پرسیدن کرد؛ اما جواب همه، منفی بود. تا این که ابوهارون - که شخصی نابینا بود - نزدیک شد. حضرت فرمودند: «از او سؤال کن». هنگامی که ابوبصیر از ابوهارون سؤال کرد، او در جواب گفت: «این آقا، درکنار تو است!».

این، همان معرفت به نورانیت است که برای شناخت، دیگر احتیاجی به چشم ظاهری ندارد؛ چرا که عارف، در همه جا، مولای خویش را می‌بیند و پرتو او را در وجود خود، احساس می‌کند.

اگر انسان بخواهد به معرفت نورانی دست پیدا کند - تا به واسطه این معرفت، امام، در جانش ظهور کند و سرپرستی و ولایت او را در وجود خود احساس نماید - باید به مقام محبت برسد و این، در صورتی تحقق پیدا می‌کند که انسان، خود را تسلیم ولی خدا نماید؛ چرا که تا تسلیم ولی خدا نشویم، خداوند تطهیرمان نمی‌کند و تا تطهیر نشویم، محبت حاصل نمی‌شود.

3. تطهیر با ابتلائات الهی

یکی از وسائل مهم تطهیر انسان، بلایا و امتحانات خداوندی است. سنت الهی این است که به هر میزان که بر ایمان انسان اضافه شود، بلای او هم مضاعف گردد و البته، نتیجه این بلا، خلوص در محبت است؛ زیرا بلایا، رشته تعلقات به غیر خدا را قطع می‌کند؛ ناخالصی‌ها را از بین می‌برد و انسان را از فتنه نفس و گرفتاری به آن، نجات می‌دهد.

چرا حضرت یعقوب(ع)، بیست - یا به نقلی، چهل - سال، به درد فراق یوسف(ع) مبتلا شد؟ زیرا - با وجود آن که سفره‌اش، هرشب برای فقرا گسترده بود - یک شب، سائلی نزد او رفت و اعتنایی ندید. به همین جهت، از او به درگاه خدا شکایت کرد. خداوند نیز به یعقوب(ع) وحی کرد که «ای یعقوب! مگر نمی‌دانی که ترک اولی کردی و مجازات خواهی شد؟ پس آماده بلا باش». آن گاه او را به درد فراق یوسف(ع)، دچار کرد.

بی‌شک، خداوند نمی‌خواهد انسان مؤمن را اذیت کند؛ بلکه قصد دارد او را به وسیله بلا مخلص نماید، تا قلبش فقط متعلق به خدا باشد.

1. «مَعْرِفَتِي بِالنُّورَانِيَّةِ مَعْرِفَةُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ مَعْرِفَةُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَعْرِفَتِي بِالنُّورَانِيَّةِ»؛ بحار الانوار، ج 26، ص 2.

4. سلوک با بلای اولیاء

از آن چه گفته شد مشخص گردید که تمسک به بلا، بهترین نردبان سلوک است. در این میان، سلوک به بلای اولیای خدا، مؤثرتر و راه‌گشا تر می‌باشد؛ چرا که بلای ما، به اندازه خود ما سلوک‌دهنده است، ولی بلای اولیاء، به اندازه عظمت خود ایشان است. از این رو، در دعای ندبه، خداوند را به جهت ابتلائات اولیائش، حمد می‌کنیم: «اللهم لك الحمد على ما جرى به قضائك في أوليائك؛ خدایا! ما تو را به خاطر سرنوشتی که بر اولیائت رقم زدی، ستایش می‌کنیم».

مقام شناخت و حمد بر قضای اولیاء، مقام والایی است که هر کسی نمی‌تواند به آن، دست پیدا کند؛ بلکه تنها کسانی به این مقام می‌رسند که «شاکر» باشند. چنان‌چه در زیارت عاشورا - آن‌گاه که خداوند را به خاطر توفیق درک و شراکت در مصیبت سید الشهدا(ع) حمد می‌کنیم - خود را در زمره آنان می‌بینیم: «اللهم لك الحمد حمد الشاکرین لك على مصابهم».

شاکرین، کسانی هستند که در دستگاه خدا، خود را هیچ می‌شمارند. اینان، کسانی هستند که مبتلا به بلای اولیای خدا می‌شوند و مانند ایشان، بر آن بلایا، زبان به حمد خداوند می‌گشایند.

در روایات آمده است که در روز عاشورا، هزاران مَلک برای یاری امام حسین(ع) به زمین هبوط کردند؛ اما وقتی رسیدند که ماجرا تمام شده بود. از این رو، غبارآلود و عزادار، کنار مزار حضرت، وقوف کرده‌اند تا پس از زمان ظهور، در رکاب منتقم آن حضرت باشند.

یکی از نتایج درک ابتلای ولی خدا، تصدیق ولایت اوست. اگر انسان از مدخل بلای اولیای الهی وارد شود و بتواند بلای ایشان را درک کند، آن‌گاه خواهد توانست ولایتشان را بپذیرد و آنان را تصدیق کند؛ و إلا تصدیق کردن، کار آسانی نخواهد بود.

این مسئله در جریان موسای کلیم(ع) و خضر نبی(ع)، کاملاً مشهود است. در آن جریان، موسی(ع) با ارشاد و امر خدای متعال، به معلمی الهی دست می‌یابد، ولی در مسیر آزمایش‌ها و ابتلائات، توان تصدیق ایشان را پیدا نمی‌کند و در نتیجه از همراهی او، باز می‌ماند. چنان‌چه، قرآن از زبان خضر نبی می‌فرماید: «هذا فراقُ بَيْنِي وَ بَيْنِكَ سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا»^۲.

5. عظمت بلای امام حسین(ع)

وقتی حضرت ابراهیم(ع) از امتحان قربانی کردن فرزند، سربلند بیرون آمد و خداوند، قوچی را برای او فرستاد تا در عوض اسماعیل(ع)، ذبح کند، به درگاه خدا عرض کرد: «خدایا من در کجای این امتحان، کوتاهی کردم که موفق نشدم فرزندم را با دست خودم، قربانی کنم تا به این واسطه، به ثواب اعظم مصیبت‌ها برسم؟» خدای متعال

1. سورة كهف؛ آیه 78.

در جواب او فرمود: «ابراهیم! آیا خودت را بیشتر دوست داری یا پیامبر آخر الزمان را؟» ابراهیم(ع) عرض کرد: «پیامبر آخر الزمان را». خداوند فرمود: «فرزند خودت را بیشتر دوست داری یا فرزند پیامبر آخر الزمان را؟» عرض کرد: «فرزند پیامبر را - که سید الشهداء است - از اسماعیل خودم، بیشتر دوست دارم». آن گاه خداوند به او فرمود: «ابراهیم! نه تو، ظرف اعظم مصائبی و نه بزرگترین مصیبت‌ها، ذبح اسماعیل؛ بلکه ظرف اعظم مصائب، رسول اکرم⁶ است و اعظم مصائب، مصیبت سید الشهداء.

ابراهیم! تو به دستور ما و در راه محبت و برای تقرب به ما، اسماعیل را به مذبح آورده‌ای؛ او را بنده خدا می‌دانی و احترام می‌کنی. حال این مصیبت، اعظم است یا مصیبت کسی که در فضایل، آن چنان از اسماعیل، برتر است که با هم قابل مقایسه نیستند، اما او را مثل گوسفند، سر می‌برند؟ ابراهیم! اگر می‌خواهی به ثواب اعظم مصائب برسی، باید مصیبت سید الشهداء را درک کنی که اگر توانستی به درک آن برسی، ثواب اعظم مصیبت‌ها را برده‌ای».

بلای وارد شده بر امام حسین(ع)، به قدری عظیم است که امام زمان(عج) در مصیبت آن می‌فرماید: «فلئن اخرتنی الدهور و عاقنی عن نصرک المقدور و لم اکن لمن حاربک محارباً لمن نصب لک العداوه مناصباً فلا تُدْبِنک صباحاً و مساءً؛ اگر زمانه مرا به تأخیر انداخت و مقدرات، مرا از یاری تو باز داشت و نتوانستم در رکاب تو با دشمنان بجنگم، اکنون، صبح و شب برایت می‌گیرم و به جای اشک، از دیده خون می‌ریزم».

6. عاشورا، ضیافت بلا

گاهی بلای یک شخص، نه تنها عامل نجات و ارتقای خود او، که سبب خیر برای اطرافیانش نیز می‌شود. برای مثال، ابتلای حضرت یعقوب(ع)، به نجات امت مصر، هدایت پسرانش و نیز نائل شدن حضرت یوسف(ع)، به مقام علم و نبوت و جایگاه عزیزی مصر، منجر شد. اگر چه صبر حضرت یوسف(ع) در برابر بلایای وارد شده بر خودش نیز، عامل مهمی در ارتقاء معنویش بود.

عاشورا نیز اگرچه ابتلا و امتحانی برای امام حسین(ع) و مردم زمان ایشان بود، اما در حقیقت، ضیافت گسترده‌ی خداوند، برای مؤمنان و صابران بوده و هست؛ چراکه علاوه بر درجاتی عالی که خداوند به واسطه‌ی بندگی و صبر امام و یارانش، به آنان عطا نمود، مصیبت سیدالشهداء(ع) می‌تواند وسیله‌ی قرب انسان‌ها به خداوند متعال شود. البته این سخن به معنای آن نیست که چون سیدالشهداء در ضیافت است، پس باید بخندیم. این سخن، کاملاً باطل است؛ زیرا از بلا نمی‌توان با خنده، بهره‌مند شد. عاشورا ضیافت است؛ اما ضیافت بلا، که ورود آن - دست‌کم - با حالت بکاء است و اوج آن، جان‌دادن از شدت گریه.

سلوک به بلا، از مدخل گریه آغاز می‌شود. از این رو، امام سجاد(ع) در جواب اعتراض اطرافیان به شدت حزن و

⁴. فرازی از زیارت ناحیه مقدسه.

گریه ایشان، می‌فرمایند: «حضرت یعقوب(ع)، یک فرزندش غایب شد، آن چنان گریست که بینایی‌اش را از دست داد. من چه‌طور گریه نکنم در حالی که دیدم، در یک روز پدرم و شمار بسیاری از اهل بیتم را ذبح کردند؟» نقل شده است که پس از بازگشت حضرت یوسف(ع) به کنعان، حضرت یعقوب(ع) با اصرار از او خواست که قصه خودش را تعریف کند. یوسف نیز داستان را تعریف کرد تا به جایی رسید که برادرانش او را عریان کردند و در چاه انداختند. داستان به این جا که رسید، حضرت یعقوب(ع) از هوش رفت. با آن که جریان حضرت یوسف(ع) و امام حسین(ع) اصلاً با هم قابل مقایسه نیستند، اما حضرت یعقوب(ع) در اوج قدرت روحی، نتوانست همان را هم تحمل کند. به راستی، کدام‌یک از ما به جهت مصائب امام حسین(ع)، از هوش رفته است؟!

7. یوم الحسین(ع)، محور ایام الله

به تعبیر روایات، ایام الله، سه هنگامه «ظهور»، «رجعت» و «قیامت» هستند و در هر سه این ایام، یوم الحسین(ع) محور است؛ زیرا در روز ظهور، شعار لشکریان امام زمان(عج)، «یا لثارات الحسین» خواهد بود؛ در زمان رجعت، اولین کسی که به دنیا باز خواهد گشت، حضرت اباعبدالله(ع) خواهند بود و در روز قیامت نیز، بهشتیان، زیر پرچم امام حسین(ع) گرد خواهند آمد.

اساساً کسی که ماجرای عاشورا را با آن وسعت و عظمت ببیند، یقین پیدا می‌کند که پایان این راه، چیزی جز نصرت الهی نخواهد بود؛ چرا که این بندگی، لاجرم یک پایان خوش خواهد داشت: «والعاقبه للمتقین». اگر کسی، عظمت عاشورا را درک کند، قطعاً این توجه در او پیدا می‌شود که جریان ابلیس در روز عاشورا شکست خورده و دیگر امکان بقا و ماندگاری ندارد؛ بنابراین، به پایان این جریان ایمان می‌آورد و کسب توفیق حضور در آن پایان خوش، خواسته و آرزوی او می‌شود: «فاستل الله الذی اکرمنی مقامکم و اکرمنی بک ان یرزقنی طلب ثارک مع امام منصور من اهل بیت محمد(ع)».

8. سلوک با بلای حضرت مهدی(عج)

این جاست که بلای امام حسین(ع) با بلای حضرت مهدی(عج) پیوند می‌خورد. غیبت، ابتلای عظیم امام زمان ماست که ایشان را از به تحقق رساندن وعده‌های الهی و گرفتن انتقام از قاتلین جدّ بزرگوارش، مانع شده است. بلای امام زمان(عج)، به قدری عظیم و بزرگ است که غم و مصیبت آن، ائمه(ع) را سال‌ها پیش از میلاد آن حضرت، به گریه وا می‌داشت. چنان‌چه، برخی از اصحاب امام صادق(ع) نقل کرده‌اند که بر آن حضرت وارد شدند و ایشان را در حالتی یافتند که گریه‌ای شدید می‌نمودند و پیوسته می‌فرمودند: «سیدی! غیبت تو، خواب را از من گرفته است» و آن‌گاه که علت را جویا می‌شوند، حضرت می‌فرمایند: «کتاب جفر را نگاه می‌کردم که به غیبت حضرت مهدی(عج) و حوادث آن دوران رسیدم».

یکی از بزرگ‌ترین درس‌های سوره یوسف، چگونگی برخورد حضرت یعقوب(ع) با مسئله غیبت ولی خدا است.

او همیشه مشغول گریه بود؛ در حالی که در مقام نبوت و عصمت، قرار داشت و می‌بایست پیوسته به یاد خدا مشغول باشد. پس اگر گریه بر یوسف(ع)، جزئی از سلوک ایشان به سوی خدا محسوب نمی‌شد، آن‌گونه گریه نمی‌کرد؛ چرا که انبیاء، حتی از افعال مباح هم پرهیز می‌کردند. اما ایشان، بر آن واقعه، به قدری گریه کرد که چشم‌هایش، سفید و کمرش، خم شد و حتی زمانی که به جنون، متهم گشت نیز، دست از گریه برنداشت. پس باید با بلا و غیبت ولیّ خدا، این‌گونه برخورد کرد؛ نه آن‌که ولیّ خدا مبتلا باشد و ما در غفلت باشیم؛ چنان‌چه این مسئله، یکی از پیام‌های مهم دعای ندبه است: «عزیز علی ان تحیط بک دونی البلوی».

این جاست که متوجه می‌شویم چرا در بعضی از روایات، غیبت امام زمان(عج)، به غیبت حضرت یوسف(ع) تشبیه شده است؛ چرا که مبتلاترین فرد در غیبت یوسف(ع)، خود او بود. در غیبت حضرت صاحب الزمان(عج) نیز مبتلاترین شخص، خود حضرت است؛ از این رو، تحمل غیبت برای ایشان، از همه دشوارتر می‌باشد.

9. موانع راه سلوک با اولیاء خدا

برخی عوامل، باعث می‌شوند که انسان در عین حالی که به دل، ولایت ولیّ خدا را تصدیق می‌کند، نتواند با او همراه و سالک شود. برخی از این عوامل، از این قرار است:

الف) عدم آمادگی همراهی با ولیّ خدا

اگر انسان، خودش را برای همراهی با ولیّ خدا آماده نکند، عقب خواهد ماند؛ چنان‌چه سید الشهدا(ع) از ماه‌ها قبل، موضعشان را در قبال حکومت یزید، اعلام کرده بودند؛ ولی عده‌ای به دلیل عدم آمادگی، از قافله خیر، عقب ماندند.

ب) علاقه به دنیا

انسانی که نتوانسته است از تعلقات دنیوی خود رها شود، یا هرگز توفیق همراهی با ولیّ خدا را پیدا نخواهد کرد و یا هرچند توفیق همراهی را پیدا کند، نخواهد توانست تا انتهای مسیر، هم‌قدم او باشد و سرانجام در جایی، راه او از راه ولیّ خدا، جدا خواهد شد.

تأخیرها، سستی‌ها، کم‌معرفتی‌ها و از همه مهم‌تر، تعلقات به دنیا، گاهی سبب می‌شود که انسان حتی تا مرز ریختن خون امام معصوم نیز، پیش برود؛ چنان‌چه این اتفاق، برای کوفیان زمان امام حسین(ع) افتاد و همان کسانی که برای سیدالشهدا(ع) نامه نوشتند و ایشان را دعوت نمودند، سرانجام برای حفظ دنیای خود و کسب غنیمت، از یک‌دیگر سبقت گرفتند.

تعلق خاطر به دنیا، بالاخره انسان را رو در روی اولیای خدا قرار می‌دهد و این خطر جدی برای همه کسانی که خود را از تعلقات، پاک نکرده‌اند، وجود دارد. برخی از بزرگان، درباره گریه بر امام حسین(ع)، تعبیر زیبایی دارند. آن‌ها معتقدند یکی از اقسام گریه در مراسم سیدالشهدا(ع)، گریه خوف است؛ یعنی انسان واقعاً خائف باشد که مبادا جزو مدعیانی قرار بگیرد که نامه نوشتند و گفتند: «باغ‌های ما، آماده، نه‌های ما، جاری و مزارع ما، خرم

و آباد است و فقط منتظر قدوم شما هستیم»؛ اما هنگامی که ولیّ خدا به سویشان آمد، به روی او شمشیر کشیدند و او را محاصره کردند.

(ج) جمع بین دنیا و آخرت

یکی از عواملی که باعث جدایی عده‌ای از سیدالشهدا(ع) و حتی قرار گرفتن آن‌ها در جبههٔ ابن زیاد شد، این بود که می‌خواستند دنیا و آخرت را با هم جمع کنند. آن‌ها با خود، تصفیه حساب نکرده بودند تا بتوانند یکی از این دو را انتخاب کنند؛ لذا خداوند متعال، زمینهٔ فتنه و امتحان را پیش آورد تا یکی را انتخاب نمایند. در این میان، عده‌ای گفتند: «نه همراه سیدالشهدا(ع) می‌جنگیم و نه با ابن زیاد درگیر می‌شویم!» امکان ندارد که انسان بتواند دین خود را حفظ کند اما در مقابل باطل، از حق، دفاع نکند. ارادهٔ جمع بین این دو موجب شد که عده‌ای به خیال این که سرانجام، صلح خواهد شد، به همراه لشکر ابن‌زیاد به کربلا بروند؛ اما کم‌کم کار به جایی رسید که در جنایات، از یک‌دیگر سبقت می‌گرفتند تا مبادا کسی نزد ابن‌زیاد از کم‌کاری آن‌ها گله کند. آن‌ها تصور می‌کردند که بودن در لشکر ابن‌زیاد، در صورتی که کار به کشتار و ریختن خون سیدالشهدا(ع) نیانجامد، جرم نیست؛ غافل از این که به محض صف‌بندی میان حق و باطل، باید به هر قیمتی که شده در جبههٔ حق قرار گرفت.

حرّ - که شخصیت بسیار محترم و فوق‌العاده‌ای است و با توجه به شرایطش، با رجوع به امام حسین(ع) معجزه کرد - هنگامی که برای عذرخواهی خدمت سیدالشهدا(ع) رسید، به ایشان عرض کرد: «گمان نمی‌کردم کار ابن‌زیاد با شما، به این‌جا برسد». در حالی که این فکر از اساس، غلط است.

(د) احساس عدم احتیاج به ولیّ خدا

کوفیان تصور می‌کردند که اگرچه در جبههٔ سیدالشهدا(ع) نباشند، می‌توانند به صف اولیای خدایی راه یابند و به بهشت بروند. آنان گمان می‌کردند که برای اصلاح‌شدن، نیازی به سیدالشهدا(ع) ندارند و در خیال خودشان، طواف می‌کردند و نماز می‌خواندند تا تهذیب شوند!

امروز هم آمادگی برای ظهور، جزو وظایف منتظران محسوب می‌شود و از آن‌جا که ظهور، ناگهانی واقع می‌شود، باید در همه حال، آمادگی خود را حفظ کنند. اصحاب امام زمان(عج) به دلیل برخورداری از آمادگی، به محض شنیدن ندای حضرت، همگی در مکه جمع می‌شوند. آنان، به گونه‌ای آماده‌اند که اگر آب، دست‌شان باشد، زمین می‌گذارند و برای یاری امام خود می‌شتابند.

مسلم بن عوسجه در راه حمام بود که حبیب بن مظاهر با او روبرو شد. هنگامی که در جریان استنصار امام حسین(ع) قرار گرفت، حتی به خانه بازنگشت و هر دو به طرف کربلا رفتند.

اگر انسان، هر روز صبح، فکرش این نباشد که «امروز، کدام کار امام زمان(عج)، زمین مانده است تا من بردارم؟»،

به جایی نخواهد رسید. اگرچه طبق متن صلواتی که از امام حسن عسگری (ع) برای امام عصر (عج) نقل شده^۵، بار ما را نیز، امام زمان (عج) بر می‌دارد؛ اما به هر حال، باید دید کجای اردوگاه ایشان، خالی است تا همان جا را پر کرد.

10. محبت، سرمنزل نهایی

پس از طی کردن مراحل قبل، حصول به مقام محبت، ممکن می‌شود. اگر انسان بتواند به این مقام دست یابد، در حقیقت، به مقام تسلیم، وفا و تصدیق رسیده است.

انسانی که از خود به سوی خدا هجرت کرده است، دیگر بر اساس منافع خود تصمیم نمی‌گیرد؛ بلکه همه چیز را برای محبوب می‌خواهد و همه توجهش در دو مسئله خلاصه می‌شود: «زیبایی‌ها و جمال محبوب» و «قصور و کوتاهی‌های خودش». پس، محبت از یک سو، محبّ را در محبوب ذوب می‌کند و از سوی دیگر، او را به مراقبه از خود و افعال خود، وا می‌دارد؛ چراکه تمام توجه انسان محبّ، به این مسئله است که مبدا از دایره محبت محبوب، خارج شود.

انسان‌هایی بیش از همه، برای امام خود، جان‌فشانی می‌کنند که به مقام محبت و وفا رسیده‌اند؛ چنان‌چه، سعید بن عبدالله در هنگام نماز ظهر عاشورا، خود را سپر حضرت سیدالشهدا کرد و در آخر، باز هم خود را بدهکار می‌دانست و از حضرت پرسید: «آیا وفا کردم؟!».

اساساً، دین بر پایه محبت بنا شده است و لذا مهم‌ترین رشته‌ای که می‌تواند ما را به اهل بیت (ع) پیوند دهد، حب ایشان و بغض دشمنان ایشان است. اگر از ما حبّ ولیّ خدا خواسته شده، بدین علت است که او نیز به ما محبت دارد؛ چنان‌چه امام صادق (ع) فرمود: «ما نه تنها شما را، که بوی شما را نیز دوست داریم». نبی اکرم (ص) نیز، به گونه‌ای در هدایت انسان‌ها مشتاق و کوشا بود که از طرف خداوند، خطاب رسید که ما قرآن را به جهت سختی و مشقتِ تو نازل نکردیم^۶. پس این رابطه، یک رابطه محبت‌آمیز است و باید تلاش کرد تا در این عرصه، به حدّ مقبولی رسید؛ چراکه اگر انسان به مقام محبت و اشتیاق نرسد، نمی‌تواند از سرچشمه ولایت ولیّ الله، سیراب شود.

این جاست که باز، نقش بلاء و سلوک با آن، مطرح می‌شود؛ زیرا بلاء، بهترین وسیله برای رسیدن به این تشنگی و اشتیاق، می‌باشد: «البلاء للولاء».

1. «اللهم انصره و انتصر به لدینک و انصر به اولیائک و اولیائه و شیعتہ و انصاره؛ خدایا او را یاری کن و به وسیله او، دوستان خود را و دوستان و شیعیان و

یاران او را یاری کن».

1. أساسُ الْإِسْلَامِ حُبُّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ؛ بحارالانوار، ج 27، ص 82.

1. ما أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى؛ سورة طه، آیه 2.